

تقابل جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا در منطقه بالکان؛ مطالعه

موردی بحران بوسنی و هرزگوین



وحید پرست تاش<sup>۱</sup>، مهناز گودرزی<sup>۲</sup>، مسعود جعفری نژاد<sup>۳</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۰۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۷/۰۲

چکیده:

منطقه بالکان یکی از مناطق بحران خیز جهان در قاره اروپا است که پس از فروپاشی یوگسلاوی و پیدایش شش کشور جدید در آن، با وقوع جنگ‌های متعدد و خونینی همراه بوده است. در کانون بحران‌های منطقه بالکان، جنگ بوسنی و هرزگوین در خلال سال‌های ۱۹۹۲-۱۹۹۵ موجب نقش آفرینی دولت‌های مختلف در این منطقه و ارائه دیدگاه‌ها و نظرات متخلفی گردیده و جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا از مهمترین بازیگران خارجی دخیل در این بحران قلمداد می‌شوند. تحقیق حاضر با بهره‌گیری از روش توصیفی - تحلیلی و بر مبنای رویکردهای نظری رئالیسم تهاجمی و سازه‌انگاری به تبیین تقابل ایران و آمریکا در این بحران پرداخته است. مقاله حاضر با درک صحیح از بحران بوسنی و هرزگوین بر این باور است که جمهوری اسلامی با توجه به سوابق و عمق حضور انقلاب اسلامی در بوسنی و هرزگوین با اتخاذ رویکرد ثابت در حمایت از مسلمانان بوسنی و هرزگوین در عین توسعه ارتباطات با سایر کشورهای منطقه بالکان موجب افزایش ثبات در منطقه بالکان گردیده در حالی که نگاه منفعلانه آمریکا نسبت به بحران بوسنی و هرزگوین موجب تشدید درگیری و استمرار بحران در این کشور شده است.

**واژگان اصلی:** جمهوری اسلامی ایران، ایالات متحده آمریکا، منطقه بالکان، بحران بوسنی و هرزگوین.

<sup>۱</sup> . دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، واحد اصفهان (خوراسگان)، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران

<sup>۲</sup> . دانشیار گروه روابط بین‌الملل، واحد اصفهان (خوراسگان)، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول)

mahnazgoodarzi60@gmail.com

<sup>۳</sup> . دانشیار گروه روابط بین‌الملل، واحد اصفهان (خوراسگان)، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران

## مقدمه

بالکان شبه‌جزیره‌ای در جنوب شرقی اروپا است که در سده گذشته بدون تردید یکی از مناطق حساس و مهم در عرصه روابط بین‌الملل بوده؛ منطقه‌ای در اروپا که در خلال دو جنگ جهانی در نیمه اول قرن بیستم در کانون بحران قرار داشته، در نیمه دوم قرن گذشته در قالب بلوک‌بندی‌های شرق و غرب در جرگه کشورهای مورد حمایت سوسیالیسم قرار گرفته و در دهه ۱۹۹۰ میلادی به بحرانی‌ترین منطقه در نظام بین‌الملل تبدیل گردیده است. بحران بوسنی و هرزگوین نیز در میان سایر منازعات منطقه بالکان یکی از مهم‌ترین‌ها است؛ در خلال جنگ بوسنی و هرزگوین که بزرگ‌ترین نسل‌کشی در قاره اروپا بعد از جنگ جهانی دوم و طولانی‌ترین محاصره نظامی یک پایتخت در تاریخ جنگ‌های کلاسیک جهان محسوب می‌گردد، ده‌ها هزار انسان بی‌گناه قربانی و صدها هزار نفر آوار شدند و اگرچه جنگ در بوسنی و هرزگوین با توافقنامه صلح دیتون و با نقش‌آفرینی آمریکا در سال ۱۹۹۵ به پایان رسید ولی آثار و نتایج آن همچنان در این کشور ادامه دارد. هم‌اکنون نیز باگذشت سه دهه از جنگ بوسنی و هرزگوین، بحران در این کشور پایان نیافته و پیچیدگی‌های سیاسی، قومیتی و مذهبی در بوسنی و هرزگوین همچنان زمینه‌های برای احتمال وقوع منازعه‌ای دیگر محسوب می‌شود.

در این میان نقش‌آفرینی آمریکا به جهت سطح تأثیر گذاری در تحولات منطقه بالکان، پدیده‌ای قابل توجه و بررسی است. آمریکا در شرایطی که بلوک شرق در حال تجزیه بود، اروپا در شوک بحران پیوند آلمان شرقی و غربی و اعلام استقلال کشورهای تازه استقلال‌یافته در مرزهای شرقی خود قرار داشت و همزمان با وقوع منازعات خونین ناشی از جنگ بوسنی و هرزگوین، وارد منطقه بالکان شد و از آن تاریخ همواره در کانون تحولات این منطقه، بیش از سایر قدرت‌های جهانی نقش‌آفرینی و اثرگذاری داشته است. ایران نیز به لحاظ تاریخی روابط فرهنگی عمیقی با مسلمانان بوسنی و هرزگوین داشته و زبان و ادبیات فارسی از قرن‌های پیش به منطقه بالکان وارد و فرهنگ ایرانی در میان مردم این منطقه به عنوان یک فرهنگ غنی شناخته شده است. افزون بر آن، جمهوری اسلامی ایران نیز نقش مهمی در جنگ بوسنی و هرزگوین در دهه ۱۹۹۰ میلادی ایفا و کمک‌های همه‌جانبه ایران به اذعان خود مقامات بوسنیایی موجب حفظ و بقای مسلمانان در مرزهای جغرافیایی این کشور گردیده است و به همین دلایل بوسنی و هرزگوین از جایگاه ویژه‌ای در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران برخوردار شده است؛ از این رو مسئله تحلیل نقش آمریکا در این منطقه به عنوان یک مانع اساسی در برابر حفظ و توسعه روابط با کشور بوسنی و هرزگوین از اهمیت ویژه‌ای برخوردار و

ضرورت دارد با دقت کافی مورد واکاوی پژوهشگران قرار گیرد.

با توجه به مقدمه فوق، سؤال اصلی پژوهش حاضر آن است که سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا در قبال بحران بوسنی و هرزگوین چگونه تحلیل می‌گردد؟ پژوهش حاضر بر آن است که در گام نخست رویکردهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا در قبال بحران بوسنی و هرزگوین را بررسی نموده و سپس ضمن واکاوی بر اساس نظریات رئالیسم تهاجمی و سازه‌انگاری پیشنهاداتی را برای توسعه روابط با بوسنی و هرزگوین به دستگاه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ارائه نماید. برابر آنچه ذکر شد مسئله اصلی تحقیق حاضر شناخت دقیق ابعاد بحران بوسنی و هرزگوین و مقایسه رفتار آمریکا و انقلاب اسلامی ایران در آن است؛ بحرانی که اگرچه با فروپاشی یوگسلاوی سابق و وقوع جنگ در منطقه بالکان آغاز گردید، ولی با پایان جنگ خاتمه نیافت و تا امروز نیز ادامه دارد و هر دو کشور همچنان اهداف و منافع خود را در خلال آن تعقیب می‌کند. پژوهش حاضر بر این باور است که سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال بحران بوسنی و هرزگوین بر اساس نظریه سازه‌انگاری و رویکردهای آمریکا در این بحران با نظریه رئالیسم تهاجمی مطابقت داشته و از این جهت رفتار ایران و آمریکا بر اساس نظریات مذکور قابل تحلیل است.

ساختار پژوهش حاضر در پنج بخش شامل، مقدمه، پیشینه تحقیق، چارچوبه نظری، واکاوی رفتار آمریکا در قبال بحران بوسنی و هرزگوین از منظر رئالیسم تهاجمی، واکاوی رفتار ایران در قبال بحران بوسنی از منظر سازه‌انگاری و نتیجه‌گیری، سازماندهی و ارائه گردیده است. در پایان نیز پیشنهاداتی برای نهادهای مسئول در حوزه سیاست خارجی جمهوری اسلامی به منظور ارتقای روابط با کشور بوسنی و هرزگوین ارائه شده است.

لازم به ذکر است باگذشت نزدیک به سه دهه از جنگ بوسنی و هرزگوین اثرات این بحران همچنان ادامه دارد و برابر شواهد موجود، آمریکا نقشی کلیدی در استمرار این بحران داشته است. لازم به ذکر است که روابط جمهوری اسلامی ایران و بوسنی و هرزگوین از اهمیت بالایی برای هر دو کشور در سطح منطقه بالکان و سطح بین‌المللی برخوردار است و ارتقای سطح روابط و توسعه آن باوجود مخالفت‌های آمریکا همواره مورد توجه مقامات سیاسی ایران و بوسنی و هرزگوین بوده است.

#### پیشینه تحقیق

بررسی‌های انجام شده نشان می‌دهد که پژوهش‌های معدودی در حوزه مداخله قدرت‌های خارجی

در بحران بوسنی و هرزگوین موجود است و جامعه علمی کشور با کمبود منابع پژوهشی به زبان فارسی و فقدان آثار علمی در این حوزه مواجه است. خصوصاً آنجا که موضوع بحث، ارزیابی عملکرد ایالات متحده آمریکا و جمهوری اسلامی ایران در بحران‌های منطقه بالکان است، عملاً هیچ پژوهشی وجود ندارد. در ادامه برخی پژوهش‌های مرتبط با بحران بوسنی و هرزگوین، خصوصاً بخش‌هایی که در بخش‌هایی به نقش آمریکا یا ایران اشاره داشته‌اند به اختصار معرفی می‌گردد:

کواچ<sup>۱</sup> (۲۰۲۳) نویسنده و پژوهشگر بوسنیایی در پژوهشی با عنوان "روابط ایالات متحده با بوسنی و هرزگوین: میانه مشارکت و عدم همکاری" حضور آمریکا در بوسنی و هرزگوین را به صورت اجمالی مورد بررسی قرار داده و نتیجه‌گیری کرده آمریکا رفتار خود را بر اساس ارزش‌های دمکراتیک و آزادی بیان نسبت به کشور بوسنی و هرزگوین تنظیم کرده و ادعا می‌کند که نقش آمریکا از آن جهت که بوسنی و هرزگوین را از نابودی کامل و تلفات بیشتر نجات داد، قابل ستایش است. این پژوهش نگاهی ستایش‌گرایانه، یک‌سویه و تقلیل‌گرا از اهداف نقش‌آفرینی آمریکا در بحران بوسنی و هرزگوین ارائه و به نقاط ضعف حضور آمریکا در بوسنی و هرزگوین اشاره نکرده در حالیکه پژوهش حاضر نگاهی انتقادی نیز به حضور و نقش‌آفرینی آمریکا در بحران بوسنی و هرزگوین ارائه می‌کند. (کواچ، ۲۰۲۳)

پرست‌تاش (۱۳۹۷) در پژوهشی با عنوان "سیاست و حکومت در بوسنی و هرزگوین" وضعیت سیاسی و بحران‌های ناشی از ساختار پیچیده این کشور را مورد بررسی قرار داده است. پژوهش مذکور با تأکید برقرار گرفتن بوسنی در منطقه حساس، راهبردی و تحول‌خیز بالکان به برخی رخداد‌های مهم تاریخ معاصر همچون جنگ جهانی اول، جنگ جهانی دوم و تحولات دوران جنگ سرد در این منطقه پرداخته و به نقش بازیگران کلیدی در عرصه سیاسی و امنیتی این کشور اشاره نموده است. تحقیق حاضر با تمرکز بر ساختار سیاسی بوسنی از بررسی سیاست‌خارجی ایران در این منطقه دورمانده است.

دلایچ<sup>۲</sup> (۲۰۱۶) در پژوهشی تحت عنوان "سیاست خارجی ایالات متحده در قبال بالکان غربی در اوایل دهه ۱۹۹۰" به ارائه تحلیل مواضع دولت‌های بوش پدر و کلیتون در قبال منطقه بالکان پرداخته و نتیجه گرفته که آمریکا در جستجوی جایگاه جدید خود در جهان بدون اتحاد جماهیر شوروی و

<sup>1</sup> Kovač

<sup>2</sup> Delalić

جهان پسا جنگ سرد بوده است. این پژوهش به تفاوت دیدگاه دولت‌های بوش پدر و کلیتون در برخورد با جنگ بوسنی و هرزگوین پرداخته و نقش دولت کلیتون در مداخله نظامی و انعقاد توافقنامه صلح دیتون را اقدامی سازنده و مؤثر قلمداد می‌کند.

اکبری (۱۳۸۵) در پژوهشی با عنوان "آمریکا از واقعیت تا حقیقت" ضمن بررسی همگرایی و واگرایی اروپا و آمریکا به تبیین راهبرد اتحادیه‌ی اروپا در این منطقه پرداخته است. اثر حاضر در فصل چهارم نقش آمریکا در یوگسلاوی سابق را مورد تحلیل قرار داده است. این پژوهش اشتباهات آمریکا در بحران بوسنی و هرزگوین (خصوصاً در ابتدای بحران) را ناشی از نقش‌آفرینی مدیران میانی وزارت خارجه و وزارت دفاع آمریکا که عمدتاً تصویری نادرست از یوگسلاوی سابق داشته‌اند. بررسی آثار پژوهشی منتشر شده در گذشته تأکیدی بر آن است که تا کنون هیچ اثری به مقایسه رویکردهای ایران و آمریکا در قبال بحران بوسنی و هرزگوین نپرداخته و این موضوع با وجود اهمیت به سزایی که در حوزه روابط بین‌الملل داشته است تا کنون مغفول مانده است.

### چارچوب نظری

جمهوری اسلامی ایران بر اساس هویتی که از خود در مقابل دیگران (نظام سلطه) تعریف کرده است و همچنین زاویه نگاه خود به تحولات و ساختار نظام بین‌الملل، رفتاری را در قبال تحولات جهانی اتخاذ کرده است که از مبنایی هویتی برخوردار است. هویت به معنای درک از خود و انتظارات از دیگران تعریف می‌شود و بر اساس این درک از خود است که عمل ما نسبت به دیگران تعریف می‌گردد. (امام جمعه زاده و دیگران، ۱۳۹۲)

نظریه سازه‌نگاری است کوششی پویا به منظور ارائه تحلیلی همه‌جانبه‌نگر و فهمی عمیق در حوزه سیاست‌خارجی از طریق ابعاد هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی است. این نظریه را می‌توان در حوزه فرانظری در طیف میانه‌ای از طبیعت‌گرایان و اثبات‌گرایان و پساساختارگرایان و در مباحث محتوایی در میانه دو جریان اصلی واقع‌گرایی و لیبرالیسم جای داد. (مشیرزاده، ۱۳۹۴: ۱۳۹) اساساً سازه‌انگاران در روابط بین‌الملل به دنبال بازگرداندن هنجارها و سیاست‌های داخلی به عرصه روابط بین‌المللی بوده و کوشیده‌اند میان فرهنگ، سیاست و جامعه از یک سو با هویت و رفتار دولت‌ها در عرصه سیاست بین‌المللی ارتباطی منطقی برقرار کنند. (خضری، ۱۳۸۸: ۷۹)

شاه بیت سازه‌نگاری را می‌توان تأکید بر مسئله هویت در عرصه سیاست‌خارجی قلمداد کرد. هویت، ساز و کاری است که به بازیگران در عرصه بین‌المللی درکی از خود و ابزاری برای فهم روابط با

دیگران در محیط خارجی ارائه می‌کند. از این رو هویت‌ها در برگیرنده و مشخص کننده ویژگی‌ها و تفاوت‌های کنشگران بوده و به منزله شبیه بودن و تفاوت داشتن با دیگران و شامل ایجاد مرزهایی است که خود را از دیگران جدا می‌کند. سازه‌انگاری، هویت را به عنوان دستورالعمل مستقلى در سیاست خارجی دولت‌ها وارد کرد و بر این اساس دولت‌ها با توجه به تعریفی که از خود و دیگران دارند در عرصه بین‌المللی دست به اقدام می‌زنند و هویت آنها در تعامل با دیگر بازیگران عرصه بین‌الملل قوام می‌یابد. بنابراین از منظر سازه‌انگاری اتخاذ سیاست خارجی بر مبنای هویت هر بازیگر در عرصه بین‌المللی، ناظر بر قائل شدن تفاوت بین کشورهای مختلف به واسطه اذعان به نقش سازنده فرهنگ و هنجارهای حاکم در شکل‌گیری اهداف و منافع دولت‌ها است. (ونت<sup>۱</sup>، ۱۹۹۲: ۴۰۳) بنابراین نظر به اینکه رویکرد سیاست خارجی ایران در قبال منطقه بالکان عمدتاً بر پایه توسعه روابط با مسلمانان بر اساس پیشینه تاریخی و فرهنگی استوار شده، به نظر می‌رسد به کارگیری نظریه سازه‌انگاری امکان بهتری برای تحلیل سیاست خارجی ایران در این منطقه را فراهم سازد. (پروهده، ۱۳۹۱: ۴۵)

رنالیسم تهاجمی نیز از نظریات مطرح عصر حاضر است که با پیروی از رنالیسم ساختاری، کانون توجه و نقطه عزمیت خود را بر ساختار نظام بین‌الملل استوار کرده و عناصر و مفروضه‌های رنالیسم کلاسیک و رنالیسم ساختاری را درهم آمیخته است. (فتحی، ۱۳۹۹: ۸۲۳) پیروان این نظریه ضمن آنکه دولت‌ها را به عنوان بازیگران کلیدی عرصه روابط بین‌الملل تلقی می‌کنند، تاکید دارند که این قدرت‌های بزرگ هستند که سیاست بین‌المللی را شکل داده و قوام می‌بخشند، به عبارتی آنچه بر ساختار بین‌الملل تاثیرگذار است، رفتار قدرت‌های بزرگ است. (کامل، ۱۳۸۳: ۴)

رنالیسم تهاجمی تاکید می‌کند آناارشی حاکم بر نظام بین‌المللی، بازیگران اصلی نظام بین‌الملل (دولت‌ها) را ناچار می‌سازد تا قدرت و نفوذ خود را پیوسته بیشتر نمایند، زیرا بین الزامات سیستماتیک نظام بین‌الملل و سیاست خارجی دولت‌ها، ارتباطی مستقیم برقرار است. از منظر رنالیست‌های تهاجمی اگر یک دولت برای به حداکثر رساندن نفوذ و قدرت خود در نظام بین‌المللی تلاش نکند، بازیگران دیگر، با نفوذ بیشتر سهم آن دولت را از آن خود خواهند نمود. (متقی، بقایی و رحیمی، ۱۳۸۸: ۱۰) از منظر رنالیسم تهاجمی، هدف همه دولت‌های دسترسی به جایگاه هژمون در نظام بین‌الملل است؛ بنابراین، دولت‌ها همواره و پیوسته به دنبال کسب و افزایش قدرت بوده و اگر وضعیت مطلوب باشد، توزیع قدرت در نظام بین‌المللی را به نفع خود تغییر خواهند داد، حتی اگر

<sup>1</sup> Wendt

رفتار آنها، موجب تهدید امنیتی برای آنها گردد. (عبداله‌خانی، ۱۳۹۰: ۸۶) رئالیست‌های تهاجمی معتقدند که وضعیت آنارشیک نظام بین الملل، دولت‌ها را مجبور می‌کند تا از طریق افزایش قدرت، امنیت خویش را ارتقا داده و به بالاترین سطح امنیت دست یابند. از دید رئالیست‌های تهاجمی، اقدامات دولت‌ها برای تحصیل امنیت به تعارض با دیگر بازیگران ختم می‌شود و چون تحصیل قدرت توسط دولتی به معنی از دست دادن قدرت از سوی دولت دیگر تلقی می‌گردد، نتیجه این بازی، افزایش پیوسته تقابل و کشمکش در عرصه بین الملل است. (مشیرزاده، ۱۳۹۵: ۱۳۰) جان مرشایمر بر این باور است که دولت‌ها به اهداف دیگر بازیگران عرصه بین المللی اعتماد ندارند و به صورت پیش فرض بدبینانه‌ترین شرایط ممکن را مورد نظر قرار می‌دهند؛ در نتیجه دولت‌ها نسبت به افزایش قدرت و نفوذ دیگر بازیگران عرصه بین المللی حساسیت داشته و برای جلوگیری از کسب قدرت بیشتر با آنها به رقابت مشغول می‌شوند. (گلازر<sup>۱</sup>، ۲۰۱۰: ۲۳) از نظر مرشایمر این رفتار دولت‌ها از بیم و هراس وضعیت آنارشیک نظام بین الملل (ساختار) نشأت می‌گیرد، به میل و خواست بقا دولت‌ها ضرورت می‌بخشد و موجب پیگیری رفتار تهاجمی از سوی آنها می‌شود. در واقع می‌توان گفت نظریه رئالیسم تهاجمی بر این فرض استوار شده که سیاست بین المللی کوششی در جهت افزایش قدرت دولت‌ها است و دولت‌ها تا زمانی که تبدیل به یک قدرت هژمون نشوند از این تلاش دست نخواهند کشید. بنابراین از آنجا که بحران بوسنی و هرزگوین در شرایط تغییر ساختار نظام بین الملل از دو قطبی به تک قطبی رخ داده است واکاوی رفتار آمریکا در دوره وقوع بحران بوسنی و هرزگوین بر اساس نظریه رئالیسم تهاجمی رویکردی مطلوب، جدیدتر و کاربردی‌تر برای مطالعه سیاست خارجی آمریکا در خلال بحران بوسنی و هرزگوین ارائه می‌کند.

### واکاوی رویکرد ایران در قبال بحران بوسنی و هرزگوین از منظر سازه‌انگاری

در اوایل دهه ۱۹۹۰ میلادی قتل عام مسلمانان بوسنی و هرزگوین و جنایات علیه آنان بازتاب عاطفی گسترده‌ای در جهان اسلام به دنبال داشت و مسلمانان جهان را به شدت تحت تأثیر قرار داد. افکار عمومی جهان اسلام به دنبال حوادث خونین بوسنی و هرزگوین برای نخستین بار متوجه حضور تعداد قابل توجهی از مسلمانان در این بخش از اروپا شد و این احساس در بین مسلمانان جهان فراگیر شد که این افراد تنها به جرم مسلمان بودن قتل عام می‌شوند. عکس‌العمل مسلمانان به این جنگ جلوه‌ای از بیداری مسلمانان و بازتاب نارضایتی از وضعیت حاکم بر نظام بین‌المللی و بیانگر

<sup>1</sup> Glaser

این واقعیت بود که در دوران پس از فروپاشی نظام دوقطبی، مسلمانان پس از سال‌ها و قرن‌ها انزوا، انفعال و عقب‌نشینی در برابر سایر فرهنگ‌ها و تمدن‌ها، به نوعی خودآگاهی رسیده و جنایت‌ها علیه مسلمانان بوسنی و هرزگوین را جدی گرفته و خواهان واکنش مؤثری در برابر این نسل‌کشی هستند. جمهوری اسلامی ایران در این میان یکی از کشورهای پیشگام در برخورد با بحران بوسنی و هرزگوین بوده است. سیاست‌خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال بوسنی و هرزگوین در سه دوره قابل‌ااکاوی است: نخست دوره پیش از جنگ در بوسنی در خلال سال‌های ۱۳۵۷ الی ۱۳۷۰ که دوره شناخت اقوام مسلمان و حمایت محدود از جوامع اسلامی منطقه بالکان در قالب دولت یوگسلاوی سابق بوده است. دوره دوم سال‌های جنگ در بوسنی از ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۵ را شامل می‌شود و در این دوره جمهوری اسلامی ایران ضمن پذیرش فوری استقلال کشورهای جدید التاسیس منطقه بالکان به صورت داوطلبانه به کمک مسلمانان این منطقه به ویژه مسلمانان بوسنی شتافت و با کمک‌های همه‌جانبه خود سهمی قابل توجه در دفاع از مسلمانان مظلوم این منطقه ایفا کرد. دوره سوم را می‌توان بعد از پایان جنگ و توافقیانه صلح دیتون از سال ۱۳۷۶ به بعد نظر گرفت؛ در این دوره ایران در حوزه بازسازی ویرانی‌های بعد از جنگ و بازگشت آوارگان مسلمان نقشی سازنده در بوسنی و هرزگوین ایفا نمود و در عین حال نقشی مؤثر در حفظ هویت فرهنگی مسلمانان بوسنی داشت. در ادامه به اختصار به دوره‌های مذکور مورد بررسی قرار می‌گیرد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی رهبران جمهوری اسلامی ایران شعار نفی شرق و غرب و حمایت قاطع از مسلمانان و مظلومان جهان را سر دادند. امام خمینی در این رابطه فرموده‌اند: "ما باید از مستضعفان حمایت کنیم ما باید در صدور انقلابمان به تمام جهان کوشا باشیم." (غفوری، ۱۳۸۶: ۷۷) از این رو مبارز با ظلم یکی از ارکان هویتی انقلاب اسلامی است که در سیاست‌خارجی ایران در قبال تحولات منطقه بالکان نیز ظهور و بروز داشته و مقابله با نظام سلطه به ایران هویت مستقلی اعطا کرد و از این جهت سیاست‌خارجی ایران همواره به دنبال تغییر وضع موجود در نظام بین‌الملل و همکاری و ائتلاف با نیروهای ضد نظام سلطه، چه در سطوح دولتی و چه غیر دولتی بوده است. (محمد نیا، ۱۳۹۳: ۱۴۷) ظهور انقلاب اسلامی توانست نظر برخی اندیشمندان مسلمان بوسنیایی - با وجود حساسیت ویژه دولت کمونیستی یوگسلاوی نسبت به ارتباطات مسلمانان یوگسلاوی با کشورهای اسلامی - را ایران جلب نماید اما دولت یوگسلاوی به دلیل سلطه اندیشه‌های کمونیستی مانع از ارتباط ملت بوسنی با ایران می‌شد و حتی در جنگ ایران و عراق در زمره حامیان کشور عراق

بود. با این وجود برخی روشنفکران مسلمان یوگسلاوی با حساسیت فوق‌العاده‌ای تحولات انقلاب ایران را دنبال تعدادی از ایشان در سال ۱۳۶۲ در سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی به ایران سفر کردند و بعد از بازگشت به همین جرم در دادگاهی موسوم به "پروسه ۱۹۸۳ سارایوو" محاکمه و به زندان‌های طولانی مدت محکوم شدند. (اکبری، ۱۳۸۴: ۲۵۷)

از دیگر مصادیق روابط انقلاب اسلامی با مردم بوسنی و هرزگوین پیش از آغاز جنگ در این کشور سفر رئیس‌جمهور وقت ایران به بوسنی و هرزگوین است. اول اسفند ماه سال ۱۳۶۷ رئیس‌جمهور وقت ایران (حضرت آیت‌الله خامنه‌ای) به منظور سفری رسمی به دو کشور یوگسلاوی و رومانی با هیاتی عالی رتبه، عازم اروپا می‌شود. رئیس‌جمهور ایران از این فرصت استفاده می‌کند و از بازدید یک روزه از سارایوو که مرکز مسلمانان یوگسلاوی محسوب می‌شد استقبال می‌کند. آیت‌الله خامنه‌ای در خصوص سفر خود به سارایوو می‌گوید: "در زمان ریاست جمهوری خود به یوگسلاوی رفته بودیم. من ضمن بازدید از آن کشور، گفتم، می‌خواهیم از بوسنی و هرزگوین هم دیدن کنیم. مقدمات سفر به آنجا مهیا شد و به سارایوو رفتیم. یک روز به خیابان‌های سارایوو رفتیم و مردم که شنیده بودند رئیس‌جمهور اسلامی آمده است، گروه گروه جمع شده بودند و زن و مرد، تحت تأثیر شوق و روحیه اسلامی، اشک می‌ریختند و کف می‌زدند." (خامنه‌ای، ۱۳۷۳) در مجموع می‌توان گفت وقوع انقلاب اسلامی نقطه عطفی در شناخت مسلمانان منطقه بالکان از ایران بود؛ ولی به جهت سلطه دولت کمونیستی یوگسلاوی، مجاورت و نقش آفرینی کشورهای غربی مخالف انقلاب اسلامی و وضعیت خاص ایران در دوره جنگ با عراق، روابط مسلمان این منطقه با جمهوری اسلامی تا زمانیکه دولت یوگسلاوی قدرت را در اختیار داشت، شکوفا نگردید. به عبارت دیگر اگرچه وقوع انقلاب اسلامی فرصتی برای معرفی ایران به مسلمانان منطقه بالکان پدید آورد ولی ظرفیت اسلامی منطقه بالکان و خصوصاً بوسنی در اولویت سیاست خارجی هیچ یک از دولت‌های ایران تا پیش از فروپاشی یوگسلاوی قرار نگرفت و تنها برخی اقدامات موردی نظیر سفر جمعی از روشنفکران مسلمان بوسنیایی به ایران و سفر آیت‌الله خامنه‌ای به یوگسلاوی به تدریج مقدمات شکل‌گیری روابط با مسلمانان بوسنی و هرزگوین را فراهم ساخت.

همزمان با اعلام استقلال بوسنی و هرزگوین (مارس ۱۹۹۲)، افراط‌گرایان صرب (چتینیک‌ها) با طرح ایده صربستان بزرگ در پی تصرف خاک بوسنی و نابودی اقوام غیر صرب برآمدند، لذا در قالب سیاست (تصفیه نژادی مسلمانان) دست به کشتار وسیع مسلمانان این کشور زدند و این نقطه آغاز

وقوع تراژدی بزرگ با هدف از بین بردن مسلمانان در آخرین سال‌های قرن بیستم شد. کروات‌های افراطی (اوستاش‌ها) نیز در این وضعیت به دنبال منافع و سهم بیشتر علیه مسلمانان وارد جنگ شدند و در حالی که صرب‌های افراطی و کروات‌های افراطی از سوی کشورهای همجوار بوسنی (صربستان و کرواسی) مورد حمایت کامل سیاسی و نظامی قرار داشتند، مسلمانان بوسنی در محاصره قرار گرفته و شدیدترین فجایع علیه آنان رخ داد. شدت جنایات علیه مسلمان بوسنیایی به حدی بود که به سرعت این احساس در بین جهان اسلام فراگیر شد که بوسنیایی‌ها تنها به جرم مسلمان بودن قتل عام می‌شوند و مورد ظالمانه‌ترین فجایع قرار می‌گیرند و جهان مسیحیت نه تنها ناظره‌گر این جنایات است بلکه در این جنایات شراکت دارد. این وقایع در ایران بازتاب گسترده‌ای داشت و عکس‌العمل گسترده‌ای در احاد مردم ایران ایجاد و بوسنی را به نماد مظلومیت مسلمانان تبدیل کرد. (امینیان، ۱۳۸۴: ۱۸۵) رهبر انقلاب اسلامی نیز این جنگ در همان آغاز جنگ صلیبی علیه مسلمانان قلمداد کرد و فرمودند: "ملت بوسنی تنها به جرم مسلمانان بودن و پایبندی به اسلام هدف تهاجم و قساوت بی رحمانه صرب‌ها قرار گرفته‌اند. نگاه بی تفاوت دولت‌های اروپایی و غربی به جنایات تکان دهنده صرب‌ها همراه با تشویق مستقیم و غیرمستقیم مهاجمین از دشمنی استبداد جهانی با اسلام و ملتی که پرچم اسلام را در دست گرفته است حکایت دارد و چنین بنظر می‌رسد که یک جنگ صلیبی علیه مسلمانان بوسنی و هرزگوین به راه افتاده است." (خامنه‌ای، ۱۳۷۱) در عین حال فروپاشی کمونیسم در منطقه بالکان شرایط بازگشت به دین را نیز برای مسلمانان این منطقه فراهم کرده و هویتی واحد برای مسلمانان بوسنی و هرزگوین به ارمغان می‌آورد. از این رو آنچه غرب را نگران می‌کرد و فصل مشترک آنها در مقابله با مسلمانان بود، اکثریت جمعیتی مسلمان در بوسنی و هرزگوین، ایجاد ارتباط بین مسلمانان منطقه بالکان و کشورهای اسلامی و مهم‌تر از همه الگو برداری مسلمانان بوسنیایی از انقلاب اسلامی ایران بود که نقش محوری را در استکبارستیزی در جهان اسلام داشت. (اکبری، ۱۳۸۴: ۲۶۶)

از سوی دیگر جنگ بوسنی یکی از نخستین بحران‌های جهان اسلام در آغاز دوران رهبری آیت الله خامنه‌ای و پس از پایان جنگ با عراق بود. بحرانی که بی‌گمان بعد از مسئله فلسطین دومین اجماع کشورهای اسلامی را در رویارویی با یک بحران بین‌المللی به دنبال داشت و جمهوری اسلامی ایران بنا بر اصول قانون اساسی خود مبنی بر کمک به مسلمانان تحت ظلم در سراسر جهان به یاری مسلمانان این کشور شتافت و کمک‌های شایان توجهی به مسلمانان بوسنی ارائه کرد که به گواه

شاهدان و صاحب نظران این کمک‌ها، وسیع، همه جانبه و سرنوشت ساز بوده است. (پرست تاش، ۱۴۰۰: ۱۵) رهبر انقلاب اسلامی در خصوص کمک‌های ایران به مردم مسلمان بوسنی فرموده‌اند: "ما نسبت به مسلمانان بوسنی و هرزگوین، به شدت نگرانیم. آن‌ها مسلمانند و برادران ما هستند. ما البته در مورد این مسلمانان، وظایف خودمان را تا آن جا که توانستیم عمل کردیم. از طرف جمهوری اسلامی، از آنها پشتیبانی‌های همه جانبه و همه نوع پشتیبانی شده است." (خامنه‌ای، ۱۳۷۱) از این رو سیاست خارجی ایران در دوره بحران بوسنی بر اساس حمایت از مظلومان و مسلمانان منطقه بالکان رقم زده شد و بر اساس اصول دینی که در قانون اساسی نیز وجود دارد، سیاست خارجی ایران وظیفه یافت از ملت مسلمان بوسنی در سطوح مختلف دفاع نماید. ایران تنها کشوری بود که هیچ‌گونه ملاحظه و فشاری را در سازمان‌های بین‌المللی علیه مسلمانان بوسنی نپذیرفت و در سازمان کنفرانس اسلامی نیز نقشی کلیدی برای بسیج جهان اسلام در دفاع از بوسنی ایفا نمود. (اکبری، ۱۳۸۴: ۲۶۰)

دکتر علی اکبر ولایتی، وزیر خارجه وقت ایران در زمان جنگ بوسنی و هرزگوین در سخنانی در مراسم اختتامیه کنفرانس بین‌المللی جوانان و بیداری اسلامی در بهمن ماه ۱۳۹۰ به خاطره‌ای از رهبر انقلاب اسلامی در خصوص این موضوع اشاره کرده و گفته است: "در اوایل بحران بوسنی، آیت الله خامنه‌ای، بنده را احضار کرده و گفتند مدتی است که دچار کمردرد شده‌ام فکر می‌کنم این درد به خاطر اخباری است که از اتفاقات بوسنی شنیده‌ام، از شما می‌خواهم هر کاری که می‌توانید برای بوسنی انجام دهید وگرنه فردای قیامت از شما بازخواست می‌کنم. وقتی معظم له این دستور را صادر کردند، ما به صورت جدی موضوع را پیگیری کردیم به طوری که توانستیم کمک‌های همه جانبه ایران را به دست مسلمانان بوسنی برسانیم." (پرست تاش، ۱۴۰۰: ۱۴)

در نتیجه این حمایت‌ها بود که علاوه بر مسلمانان بوسنیایی که از نزدیک شاهد نقش ایران در دفاع از خود بودند، مقامات سیاسی بوسنیایی نیز کراراً به نقش ایران اشاره و از حمایت‌های ایران قدردانی نمودند؛ به عنوان نمونه در دیدار آقای علی عزت‌بگوویچ، رئیس جمهور وقت بوسنی و هرزگوین با رهبر انقلاب اسلامی در آذرماه ۱۳۷۶ در تهران، وی به صراحت اظهار کرد: "مردم مسلمان بوسنی هرگز کمک‌های حیاتی جمهوری اسلامی ایران به مردم بوسنی در شرایط سخت مبارزه و مقاومت را فراموش نخواهند کرد و اینجانب به نمایندگی از سوی مردم کشورم از حضرت‌عالی، دولت و ملت ایران به سبب کمک‌های مؤثری که به ما کردید صمیمانه تشکر می‌کنم." (گزارش ملاقات با رهبر انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶) برابر آنچه گفته شد حضور و نقش آفرینی ایران در وقایع جنگ بوسنی در

ابتدای دهه ۱۹۹۰ و حمایت از مسلمانان در جنگی که جنایت‌های فجیعی علیه آنان صورت گرفته بود سهمی قابل توجه در انتقال مفهوم مقاومت به منطقه بالکان به دنبال داشت و اهدای چهار شهید ایرانی برای دفاع از مسلمانان بوسنی یادگاری از مقاومت در برابر زیاده خواهی غرب از مسلمانان بوسنی در تاریخ جاودان خواهد ماند.<sup>۱</sup>

حجت الاسلام اکبر عیدی نماینده ولی فقیه در منطقه بالکان در تبیین نقش ایران در جنگ بوسنی و هرزگوین گفته است: "در سخت‌ترین شرایط داخلی و بین‌المللی، اقشار مختلف مردم مسلمان ایران بالاخص مبارزان و مجاهدانی که تجربه هشت سال دفاع مقدس را در کوله‌بار خود داشتند، با همراهی نظام برخاسته از انقلاب اسلامی، با توکل بر خدای متعال و به تبعیت از فرمان رهبر انقلابی خود، به دفاع از ملتی مسلمان و مظلوم قیام کردند که در محاصره نظامی دشمن قرار داشتند و تبلیغات مسموم دشمنان و مستکبران نیز جوّ رعب و وحشت را در میان آنها رقم زده بود. ایرانیان که از ابتدای انقلاب اسلامی همواره در سرزمین خود در محاصره نظامی، اقتصادی و سیاسی زورگویان جهان قرار داشتند، وارد میدان مبارزه با محاصره، در سرزمینی دیگر شدند و مجاهدتی بس سخت و دشوار را به جان خریدند؛ مجاهدتی که علی‌رغم همه سختی‌ها و مرارت‌ها، بسی لذت‌بخش بود چراکه با عقب راندن دشمنان و ممانعت از رسیدنشان به اهدافی که در پس حمله به آن مردم مسلمان در سر داشتند، هم ملتی مظلوم را یاری می‌کردند، هم قلب مقدس رسول الله (ص) را مسرور ساختند و هم به تکلیف الهی و انسانی خویش عمل نمودند." (پرست تاش، ۱۴۰۰، ۵-۶)

نزاع خونین و بی‌رحمانه در بوسنی که قریب به دویست هزار قربانی و نزدیک به یک میلیون آواره ثمره آن بود، بعد از چهار سال با امضای معاهده‌ای به نام دیتون به پایان رسید؛ عهدنامه‌ای که اگرچه در پرتو آن شعله‌های جنگ به سردی گرائید اما منجر به پیدایش ساختار سیاسی عجیب الخلقه و منحصر بفردی شد که صرفاً جنگ را پایان داد ولی منجر به پایان بحران در این کشور و منطقه بالکان نشد. جنگ بیش یک میلیون مسلمان را از خانه‌های خود آواره کرده بود و بازگشت آوارگان مسلمان به خانه‌های خود و بازسازی ویرانی‌های جنگ اولین دستور کار دولت شکل گرفته بعد از پایان جنگ در بوسنی بود. (پرست تاش، ۱۴۰۰: ۲۱) در این دوره ایران به درخواست دولت بوسنی و هرزگوین متوجه بازسازی و ساخت خانه‌های تخریب شده و زیرساخت‌ها و در عین حال اقدامات اساسی

<sup>۱</sup> چهار شهید ایرانی در جنگ بوسنی و هرزگوین عبارتند از: عبدالله کلاشک، رسول حیدری، سیدمحمدحسین نواب و بهنام نیک‌نام.

برای ایجاد اشتغال بهبود وضعیت معیشت مسلمانان گردید. رهبر انقلاب اسلامی در دیدار با اعضای شورای ریاست جمهوری بوسنی در سال ۱۳۸۳ در خصوص کمک‌های ایران به بوسنی بعد از پایان جنگ بیان کردند: "جمهوری اسلامی ایران، تجربیات ارزنده خود را در بازسازی و سازندگی در اختیار بوسنی و هرزگوین می‌گذارد." (خامنه‌ای، ۱۳۸۳) بیشترین توجه ایران در این دوره با تأسیس مرکز بازسازی جمهوری اسلامی ایران و دفتر جهاد سازندگی در سارایوو و معطوف به کمک‌های بشردوستانه به جامعه مسلمانان این کشور شد. این کمک‌ها اگرچه به تدریج با افزایش فشارهای غرب علیه ایران و افزایش تحریم‌های ظالمانه از یک سو و همچنین فشار قدرت‌های غربی بر دولت بوسنی و هرزگوین سیر نزولی یافت - و در نهایت نیز با کارشکنی‌های قدرت‌های غربی قطع گردید- اما بر اساس مشاهدات میدانی نقشی مؤثر در کمک برای بازگشت آوارگان بوسنیایی دوره جنگ به خانه‌های خود داشته است. علاوه بر بازسازی ویرانی‌های جنگ، شکل‌گیری هویت مسلمانان بوسنی و خواسته آن‌ها در حفظ هویت دینی و سیاسی مستقل در این منطقه از اروپا نیز برای ایران از اهمیت بالایی برخوردار است. بر اساس مشاهدات میدانی، ایران نقش و سهمی چشم‌گیری در حفظ هویت اسلامی در منطقه بالکان ایفا کرده است. ترجمه و انتشار کتب ارزشمند فارسی به زبان بوسنیایی، برگزاری مراسم‌های فرهنگی متعدد، اعزام قاریان و حافظان قرآنی در ماه مبارک رمضان و بورسیه دانشجویان بوسنیایی در دانشگاه‌های ایران از جمله اقداماتی بودند که در راستای حمایت از هویت اسلامی مردم این سرزمین انجام گرفته است.

از سوی دیگر همانطور که پیشتر ذکر شد اکثریت ساکنان بوسنی را مسلمان تشکیل می‌دهند و این مردم بخاطر اشتراکات فرهنگی و تاریخی که منبعث از تعلق به قلمروی تمدنی ایرانی-اسلامی است نسبت به ایران تعلق خاطر داشته و ایران همواره بعلت ماهیت ارزشی و ایدئولوژیک خود از حقوق مسلمانان منطقه بالکان و بویژه مسلمانان بوسنی دفاع کرده است. جمعیت شیعیان در بوسنی بسیار محدود است و این کشور را نمی‌توان در زمره کشورهای شیعی محسوب کرد؛ بنابراین نقش آفرینی ایران در دفاع از مردم مسلمان و مظلوم بوسنی و سپس کمک‌های ایران در دوره بازسازی پس از جنگ، تداعی گر آرمان انقلاب اسلامی و رهبران آن در حمایت از عموم مسلمانان در جهان و ایده وحدت اسلامی بدون توجه به شیعه یا اهل سنت بودن در سیاست خارجی ایران است.

بنابر موارد بیان شده مشخص گردید که از ابتدای وقوع بحران بوسنی و هرزگوین، جمهوری اسلامی تلاش نمود بر تحولات این منطقه اثر گذار باشد و این اثرگذاری و نقش آفرینی با مؤلفه‌های نظریه

سازهانگاری همخوانی قابل توجهی دارد. از این منظر تلقی ایران از بالکان به عنوان منطقه‌ای است که از نظر فرهنگ و تاریخ با ایران اشتراکات فراوانی داشته و حضور قابل توجه مسلمانان بومی در این منطقه ظرفیت قابل توجهی را برای توسعه روابط در عرصه‌های مختلف فرهنگی، سیاسی و اقتصادی فراهم ساخته است. بر این اساس سیاست‌خارجی ایران با کم رنگ کردن واقعیت‌های ژئوپلیتیکی و با برجسته ساختن اشتراکات تاریخی، فرهنگی و دینی با منطقه بالکان، این منطقه را به مثابه یکی از اجزای حوزه تمدنی ایرانی-اسلامی تلقی و در صدد بوده تا از عوامل هویتی مشترک برای تاثیرگذاری بر تحولات کشور بوسنی و هرزگوین به طور خاص و معادلات منطقه بالکان به طور اعم بهره برداری نماید و در این راستا کوشش کند تا مسلمانان در این منطقه از قاره اروپا ضمن تقویت هویت اسلامی به حقوق خود نیز دست یابند. بنابراین منطبق با رویکرد سازهانگاری می‌توان ادعا کرد عامل تعیین کننده در سیاست‌خارجی جمهوری اسلامی ایران نسبت به بوسنی و هرزگوین، فاکتورهای عینی و مادی نیست، بلکه هنجارهایی هستند که از منافع و هویت ایرانی - اسلامی تأثیر پذیرفته‌اند. از سوی دیگر توجه ویژه به ابعاد هنجاری مذکور به این معنی نیست که منافع ملی در این منطقه نادیده گرفته شده یا کمتر در نظر گرفته شود، بلکه مولفه‌های ذکر شده، خود از راه‌های رسیدن به منافع ملی در کشورهای منطقه بالکان محسوب می‌گردد. در چنین حالتی سیاست‌خارجی ایران در قبال کشور بوسنی نه بر اساس رویکردهای واقع‌گرایانه بلکه بر اساس سازهانگاری قابل تحلیل و توجیه خواهد بود.

### واکاوی رویکرد آمریکا در قبال بحران بوسنی و هرزگوین از منظر رئالیسم تهاجمی

از نظر تاریخی نقطه آغاز توجه آمریکا به منطقه بالکان، زمان ریاست جمهوری وودرو ویلسون<sup>۱</sup> رئیس جمهور وقت آمریکا بود که در ۶ ژانویه ۱۹۱۸ با صدور اعلامیه مشهور به اصول چهارده ماده‌ای وی تبلور یافت. وی هدف از مداخله آمریکا در جنگ جهانی اول را اخلاق و صلح اروپایی ذکر کرد و چهار ماده از اعلامیه چهارده ماده‌ای او مربوط به منطقه بالکان بوده است. اما عدم پذیرش معاهده ورسای توسط کنگره آمریکا، موجب شد تا ایالات متحده در بین دو جنگ جهانی از صحنه تحولات اروپا و منطقه بالکان کناره‌گیری کند. (پولاین و تلکی<sup>۲</sup>، ۲۰۱۰: ۲۶) پس از پایان جنگ جهانی دوم، جمهوری فدرال یوگسلاوی تشکیل شد و با توجه به پیروزی پارتیزان‌های کمونیست در

<sup>1</sup> Thomas Woodrow Wilson

<sup>2</sup> Poulain and Teleki

منطقه بالکان بر سایر نیروها، مشخص بود که این کشور تابع ایدئولوژی کمونیسم و در زمره بلوک شرق قرار خواهد گرفت. برای همین اولین تماس دیپلماتیک آمریکا با دولت جدید کمونیستی یوگسلاوی به منظور جلوگیری از اعدام دراژا میخایلوویچ<sup>۱</sup> (رهبر چتینیک‌ها در جنگ جهانی دوم) با مخالفت دولت یوگسلاوی مواجه و با اعدام او در سال ۱۹۴۶، روابط اولیه بین ایالات متحده و دولت یوگسلاوی تیره شد. (رابرتز<sup>۲</sup>، ۱۹۷۳: ۳۰۷) اما خروج یوگسلاوی از مجموعه کشورهای تحت حمایت شوروی کمونیستی در سال ۱۹۴۸ که همزمان با آغاز جنگ سرد بین ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی بود؛ نقطه امیدی برای آمریکایی‌ها در ایجاد ارتباط با یوگسلاوی ایجاد کرد. بنابراین آمریکا با توجه به موقعیت جغرافیایی یوگسلاوی و نقش آن در کنترل شوروی در اروپای شرقی، این کشور را به عنوان یک دارایی ارزشمند تلقی و در تمام طول جنگ سرد، روابط آمریکا و یوگسلاوی حول محور اهمیت استراتژیک یوگسلاوی در مهار و مبارزه با نفوذ شوروی متمرکز یافت. به تبع یوگسلاوی نیز پس از بروز اختلاف میان رهبران دو کشور (تیتو و استالین)، گفتگوهای دیپلماتیک بیشتری را با کشورهای غربی و خصوصاً آمریکا آغاز کرد و تضمین داد که یوگسلاوی هرگز به پیمان ورشو نخواهد پیوست. برابر آمارهای منتشر شده بعد از سال ۱۹۴۸ تا نوامبر ۱۹۶۶، ایالات متحده بیش از ۳.۵ میلیارد دلار در یوگسلاوی سرمایه گذاری کرد و همچنین تا سال ۱۹۶۱ بسیاری از افسران یوگسلاوی آموزش‌های نظامی نیروهای آمریکایی را طی و یوگسلاوی همراه با دریافت بسیاری از تسلیحات غربی، ۶۰۰ میلیون دلار کمک نظامی نیز از آمریکا دریافت نمود. (کاتزنباخ<sup>۳</sup>، ۱۹۶۷) به همین دلیل بود که در ژانویه ۱۹۶۷، یوگسلاوی اولین کشور کمونیستی بود که مرزهای خود را به روی تمامی بازدیدکنندگان خارجی گشود و ویزا را برای بسیاری از کشورهای جهان لغو کرد و از همان زمان پروازهای مستقیم نیویورک به بلگراد را راه اندازی کرد. (فرون<sup>۴</sup>، ۱۹۷۱) دین راسک<sup>۵</sup>، وزیر امور خارجه وقت آمریکا در نوامبر ۱۹۶۱ در مورد اهمیت یوگسلاوی برای آمریکا گفته بود: "اهمیت اصلی یوگسلاوی، به رژیم مستقل کمونیستی حاکم در آن است که با موفقیت در برابر امپریالیسم شوروی مقاومت می‌کند؛ رشد اقتصادی چشمگیر یوگسلاوی، همراه با بهبود سیستم سیاسی، نقش یوگسلاوی

<sup>1</sup> Draža" Mihailović

<sup>2</sup> Roberts

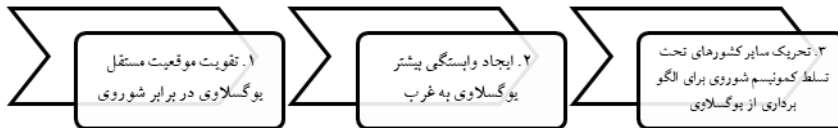
<sup>3</sup> Katzenbach

<sup>4</sup> Feron

<sup>5</sup> Dean Rusk

را به عنوان عنصری برهم زننده در جنبش بین‌المللی کمونیسم و به عنوان الگویی برای تشویق گرایش‌های ملی‌گرایانه ضد شوروی در بلوک شرق تقویت کرده است.<sup>۱</sup> (روسک، ۱۹۶۱)

### شکل ۱: اهداف ایالات متحده در قبال یوگسلاوی در دوره جنگ سرد



(منبع: کوهلر، ۱۹۶۱)

در حالی که قبل از پایان جنگ سرد، ایالات متحده به شدت علاقه‌مند به ثبات در یوگسلاوی به عنوان حائل بین پیمان ناتو و پیمان ورشو بود اما پس از پایان جنگ سرد، آمریکا تا مدت‌ها از موضوع فروپاشی یوگسلاوی و سپس آغاز جنگ در منطقه بالکان فاصله گرفت. به عبارتی با شروع روند فروپاشی یوگسلاوی، آمریکا از هرگونه دخالت در جهت پایان دادن به این مناقشه خودداری کرد و در ژوئن ۱۹۹۱ جیمز بیکر<sup>۲</sup> وزیر امور خارجه وقت آمریکا تصریح کرد: "هیچ دلیلی برای دخالت آمریکا در این بحران وجود ندارد و اصولاً آمریکا هیچ نفعی از دخیل شدن در جنگ‌های منطقه بالکان نمی‌برد." (عسگری، ۱۳۹۰: ۸۶) به عبارتی برای ایالات متحده که پیروز رقابت با بلوک کمونیسم محسوب می‌شد دیگر حفظ یوگسلاوی سابق اهمیتی نداشت، از این رو سفیر وقت آمریکا به دولت بلگراد اعلام کرد: "آمریکا تنها از وحدت یوگسلاوی در چارچوب دموکراسی حمایت خواهد کرد و به شدت با وحدت تحمیلی یا حفظ شده با زور مخالفت است." (زیممرمن، ۱۹۹۵: ۳) برابر آنچه ذکر شد مشخص است که همزمان با فروپاشی شوروی، آمریکا دیگر نیازی به استمرار سیاست ممانعت در قبال یوگسلاوی برای حفظ موازنه در جنوب شرق اروپا در مقابل بلوک شرق نداشت و به همین منظور در شرایطی که نظام دو قطبی در شرایط تغییر قرار گرفته بود، ایالات متحده

<sup>1</sup> Rusk

<sup>2</sup> James Baker

<sup>3</sup> Zimmermann

مانع از بروز بحران در منطقه بالکان و یوگسلاوی نشد و به عبارتی یوگسلاوی که تا چندی قبل یکی از کشورهای مورد توجه آمریکا بود به یک طعمه در اروپای دوره گذار از کمونیسم بدل شد تا آمریکا (کشور طعمه گذار) در حاشیه باقی امن مانده و توانمندی‌هایش دست نخورده باقی بماند. برابر نظریه مرشایمر دولت طعمه گذار (آمریکا) خواستار تغییر وضعیت موجود (تغییر ساختار نظام بین الملل به تک قطبی) و با عدم نقش آفرینی بستری فراهم ساخت تا کشورهای اروپایی یا رقبای احتمالی خود را در بحران طولانی منطقه بالکان گرفتار سازد. از سوی دیگر بی تفاوتی آمریکا نسبت به فروپاشی یوگسلاوی در عمل سیاستمداران افراطی صرب را متعاهد ساخته بود که با برخورد سختی از سوی نظام بین الملل مواجه نخواهند بود؛ زیرا اروپا به شدت درگیر وضعیت دوره پسا کمونیسم است و آمریکا نیز تمایلی برای پرداختن به مسائل منطقه بالکان نشان نمی‌دهد. به عبارت دیگر بی عملی آمریکا در قبال منطقه بالکان که از اختلافات نژادی، قومی، ژئوپلیتیکی و ایدئولوژیکی رنج می‌برد، اقوام این منطقه را به نبرد تهییج و موجب شد تا یوگسلاوی به جای تجزیه مسالمت آمیز، وضعیت فروپاشی خونینی را شاهد باشد.

هنگامی که جنگ بوسنی در بهار ۱۹۹۲ آغاز شد، سیاست دولت بوش در مورد این بحران منعکس کننده استمرار عدم توجه آمریکا بود؛ زیرا همانطور که پیشتر ذکر شد یوگسلاوی از نظر ژئواستراتژیکی برای منافع آمریکا - در طول جنگ سرد و نظام بین المللی دو قطبی با توجه به موقعیت آن بین ناتو و کشورهای پیمان ورشو - اهمیت بالایی داشت ولی پس از پایان جنگ سرد، نگرانی آمریکا در مورد تغییرات نظام بین الملل و ظهور منافع دیگر بر فروپاشی یوگسلاوی اولویت یافته بود. (کواج<sup>۱</sup>، ۲۰۲۳) می‌توان گفت که تصمیم دولت بوش تصمیم برای دور ماندن از جنگ بوسنی و هرزگوین نیز با انتظارات رئالیست‌های تهاجمی سازگار است که قدرت‌های بزرگ به دنبال کسب جایگاه هژمون هستند. اینکه دولت بوش اعلام کرده بود که ایالات متحده تلاشی برای پایان دادن به مناقشه سیاسی به صورت یکجانبه نخواهد داشت نیز بر اساس مفروضات رئالیسم تهاجمی بیانگر این رویکرده است که دولت‌های که در همسایگی بحران به سر می‌برند باید مسئولیت مقابله با آن را بر عهده گیرند و قدرتی که فاصله بیشتری با بحران (تهدید) دارد، معمولاً از مسئولیت فرار می‌کند. (مرشایمر<sup>۲</sup>، ۲۰۰۱، ۲۹۵-۲۹۷) دولت آمریکا با اتخاذ راهبرد احاله مسئولیت به اروپا در حالت

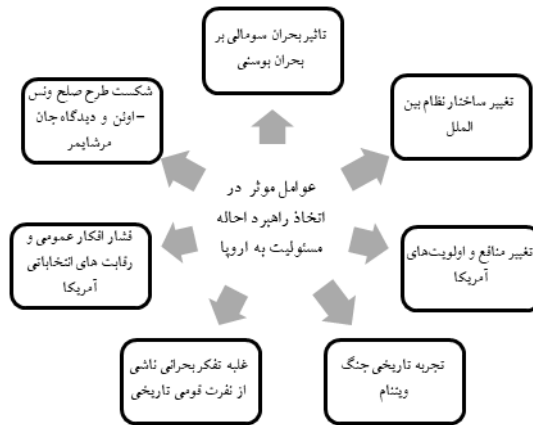
<sup>1</sup> Kovač

<sup>2</sup> Mearsheimer

خوش بینانه خواستار آن بود که صرفاً مدیریت این بحران را به اروپایی‌ها واگذار کند تا آنها بتوانند به سرعت پس از جنگ سرد، در مسیر ایجاد یک سیاست امنیتی و دفاعی واحد گام بردارند ولی بر اساس مفروضات رئالیسم تهاجمی آمریکا با نادیده گرفتن آغاز جنگ در بوسنی و عدم نقش آفرینی به موقع به منظور جلوگیری از وقوع یک بحران بشری، با اطمینان از اینکه بحران بوسنی و هرزگوین منازعه‌ای طولانی و پرهزینه برای اروپا خواهد بود، قدرت و توان کشورهای اروپایی را که ممکن بود به دنبال سهم خواهی در نظام بین‌المللی پس از فروپاشی بلوک شرق باشد تضعیف کرد. از این رو احاله مسئولیت بحران بوسنی و هرزگوین به اروپا، ضمن تضعیف رقیب احتمالی در دوره پساکمونیسم، موجب گردید تا آمریکا از این منازعه دور مانده و صرفاً ناظر این بحران و متقد عملکرد دولت‌های اروپایی گردد. علاوه بر این موضوع عوامل دیگری نیز در تعیین رویکرد آمریکا در آغاز بحران بوسنی و هرزگوین مؤثر بوده است که تغییر ساختار نظام بین‌الملل، تغییر منافع و اولویت‌های ایالات متحده در نظام بین‌الملل پسا دوقطبی، تجربه تاریخی جنگ ویتنام و همچنین شرایط خاص ناشی از رقابت‌های انتخاباتی آمریکا بیشترین تأثیر را برای مشخص کردن علل و نوع رفتار آمریکا در قبال آغاز بحران بوسنی و هرزگوین داشته است.

دوران گسترش تا پایان بحران بوسنی و هرزگوین در دوره ریاست جمهوری کلینتون قرار دارد. استدلال مقامات کاخ سفید در سال‌های اول دوره کلینتون آن بود که در درجه نخست اقدامات و مذاکرات اعتمادساز هرگز نمی‌تواند به نفرت قومی طرفین درگیر در این منازعه پایان دهد و دوم آنکه دولت کلینتون، که شاهد قدرت افکار عمومی و تظاهرات شهروندان آمریکایی در طول جنگ ویتنام بود، نگران بود که التهاب افکار عمومی در نتیجه مداخله بشردوستانه و به تبع تلفات نیروهای نظامی آمریکایی در ابتدای دوره ریاست جمهوری وی را دچار چالش سازد. لذا چون دولت او نمی‌تواند پشتیبانی داخلی را برای حمایت از سیاست خارجی برای نقش آفرینی مستقیم در بحران بوسنی کسب کند، پس نمی‌تواند تمام منابع لازم را بسیج سازد. به عبارتی دولت کلینتون از پیامدهای سیاسی اتخاذ تصمیم عملی برای ورود مستقیم به جنگ بوسنی و هرزگوین بیم داشت. از سوی دیگر در حالی که دولت کلینتون نسبت به وضعیت بحران در بوسنی و هرزگوین در عمل بی‌تفاوت بود، صرب‌های بوسنی و هرزگوین به سنگ‌اندازی در برابر هر گونه ابتکار بین‌المللی برای مذاکره درباره توافقنامه صلح پرداختند و تلاش کردند تا اهداف خود را از طریق اعمال خشونت بیشتر به دست آورند.

شکل ۲: عوامل مؤثر در اتخاذ راهبرد احاله مسئولیت به اروپا در آغاز بحران بوسنی



(منبع: نگارنده)

در آغاز در سال ۱۹۹۴، دولت کلیتون نیاز به اتخاذ رویکرد تهاجمی‌تر به منظور فشار برای شروع مذاکرات در بوسنی که شامل طرح استفاده از نیروی هوایی به عنوان مکمل دیپلماسی بود را آغاز کرد که مایکل کلاره<sup>۱</sup> از آن به عنوان دکترین کلیتون یاد می‌کند. (کلاره<sup>۲</sup>، ۱۹۹۹) این دکترین مرکب از ارزیابی بدبینانه از فضای امنیتی جهانی به همراه این باور بود که آمریکا در حفظ ثبات بین‌المللی، منافع جهانی انکار ناپذیری دارد. این دکترین این نکته را مورد شناسایی و تأکید قرار می‌داد که به منظور دستیابی به صلح و ثبات در نظام بین‌الملل، آمریکا باید نیروهای کافی را برای عملیات‌های نظامی در برابر دشمنان متعدد حفظ کند. دکترین کلیتون زمانی شکل عینی به خود گرفت که وی تصریح کرد جایی که ارزش‌ها و منافع آمریکا به مخاطره بیفتد، باید اقدامات پیشگیرانه انجام داد. (عسگری، ۱۳۹۰: ۸۸) این رویکرد ناشی از سه عامل اصلی بود که در نیمه اول سال ۱۹۹۴ در خط مقدم ملاحظات سیاست خارجی آمریکا قرار گرفته بود: نخست اعتبار و اثربخشی سازمان ملل و ناتو، دوم رقابت راهبردی با روسیه و سوم احتمال خروج نیروهای حافظ صلح سازمان ملل متحد از

<sup>1</sup> MICHAEL T. KLARE<sup>2</sup> Klare

بوسنی. (کایتلین<sup>۱</sup>، ۲۰۰۷: ۷۸) دو عامل نخست یعنی نیاز به تقویت اعتبار سازمان‌های بین‌المللی و رقابت ژئواستراتژیکی با روسیه که منجر به تغییر سیاست خارجی ایالات متحده شدند از آن جهت بود که سیاست‌گذاران آمریکایی چالشی را برای اعتبار و نفوذ ایالات متحده در نظام بین‌الملل درک می‌کردند اما عامل سوم یعنی احتمال رو به رشد خروج نیروهای حافظ سازمان ملل متحد از مرزهای بوسنی با هدف جایگزینی آنها با سربازان آمریکایی، بیشترین تأثیر را در تغییر نقش آمریکا در قبال منازعه بوسنی و هرزگوین داشت و به وضوح مشخص است که این تغییر در برداشت سیاست‌گذاران از مولفه‌های نفوذ و امنیت ایالات متحده با متغیرهای رئالیسم تهاجمی سازگار است.

با این وجود کلیتون که در کمپین‌های انتخاباتی خود از لزوم مداخله در بحران بوسنی و هرزگوین سخن گفته بود، عملاً تا نیمه سال ۱۹۹۵ اقدامی میدانی برای خاتمه دادن به جنگ در بوسنی انجام نداد. آنچه موجب شد تا ایالات متحده ناچار به مداخله مؤثر در پایان جنگ بوسنی و هرزگوین گردد وقوع نسل‌کشی در شهر سربرنیتسا بود. نسل‌کشی در سربرنیتسا در جولای سال ۱۹۹۵ حادثه‌ای بود که بر خلاف انتظار صرب‌ها موجب شد تا قدرت‌های بزرگ ناچار به واکنش در برابر جنایات صرب‌ها شوند. نسل‌کشی صرب‌ها در سربرنیتسا، هژمونی آمریکایی که تا این لحظه از هرگونه حضور مستقیم در بحران بوسنی و هرزگوین طفره رفته بود را معرض خطر قرار داد. از سوی دیگر نگرانی از نفوذ جمهوری اسلامی ایران و پیشروی‌های مسلمانان موجب ایجاد نگرانی از تشکیل یک کشور اسلامی مستقل در قاره اروپا شده بود. علاوه بر این آمریکا که از ابتدای جنگ از درخواست کشورهای اروپایی برای اعزام نیروی نظامی زمینی به بوسنی و هرزگوین طفره رفته بود در شرایطی قرار داشت که برای حفظ اتحاد در ناتو ناچار بود تا نیروهای نظامی خود را به بوسنی و هرزگوین اعزام کند. اما آمریکا تصمیم نداشت پیش از توقف جنگ جان سربازان خود را در بوسنی و هرزگوین با مخاطره مواجه سازد و در یک ویتنام دیگر قرار گیرد برای همین منافع ایالات متحده ایجاب می‌کرد که از طریق مداخله هوایی به منظور تسریع در مذاکرات دیپلماتیک قبل از خروج نیروهای سازمان ملل بیشترین فایده و کمترین هزینه را متقبل شود. از این رو آمریکا با رهبری اجرای حملات هوایی گسترده ناتو به مواضع صرب‌ها و در عین حال تهدید مسلمانان و کروات‌ها، سه طرف منازعه را به پای میز مذاکرات در خاک آمریکا آورد. (پرست تاش، ۱۴۰۳: ۱۹۵)

بر این اساس اگرچه تغییرات و اتخاذ موضع تهاجمی‌تر پس از نسل‌کشی سربرنیتسا از سوی آمریکا

<sup>1</sup> Caitlin

در قبال بوسنی به گمان سازه انگاران می‌تواند ناشی از نقض هنجارها و ارزش‌های پذیرفته‌شده بین‌المللی و نقض فاحش اصول انسانی و حقوق بشری قلمداد گردد اما این واقعیت که نقض‌های متعدد و فاحش حقوق بشر قبل از تابستان ۱۹۹۵ در بوسنی هیچ جرقه‌ای برای نقش آفرینی مؤثر ایالات متحده در بحران بوسنی ایجاد نکرده بوده و این محاسبه هزینه و فایده آمریکا در اعزام نیروی زمینی برای جایگزینی نیروهای حافظ صلح سازمان ملل و لزوم حفظ اتحاد در پیمان ناتو بوده که موجب تعیین رفتار آمریکا در قبال جنگ بوسنی و هرزگوین شده است. این مسئله نشان می‌دهد که اقدامات آمریکا در قبال بحران بوسنی بیشتر با نظریه رئالیسم تهاجمی تطبیق دارد و اثبات می‌کند که این منافع ایالات متحده به عنوان هژمون نظام بین‌الملل بوده که در نهایت باعث شده آمریکا در بوسنی مداخله کند. به طور خلاصه، مداخله نظامی ایالات متحده در بوسنی و هرزگوین، نتیجه ضرورت حفاظت از منافع راهبردی آمریکا به مثابه هژمون جهانی در ساختار نظام بین‌المللی بوده و نسل‌کشی مسلمانان در سربرنیتسا تنها بهانه‌ای برای آغاز عملیات نظامی علیه مواضع صرب‌ها بوده است.

تغییر راهبرد ایالات متحده در قبال بحران بوسنی و هرزگوین (از احاله مسئولیت به استفاده از تهدید و زور) با شاخص‌های راهبردی رئالیسم تهاجمی برای قدرت‌های بزرگ سازگاری است. در این راستا دولت آمریکا به دلیل نگرانی از وضعیتی که جایگاه آمریکا در نظام بین‌الملل را با مخاطره مواجه ساخته بود پس از نزدیک به سه سال از شروع جنگ، به مداخله مؤثر در جنگ بوسنی رضایت داد. به عبارت دیگر نقش رهبری ایالات متحده در بکارگیری قدرت نظامی برای پایان جنگ در بوسنی، ناشی از برداشت سیاستگذاران مبتنی بر از دست دادن نفوذ ایالات متحده به عنوان یک هژمون جهانی به دلیل از دست دادن اعتبار ایالات متحده در ناتو و سازمان ملل بوده است. از این زاویه دولت کلیتون برای محافظت از قدرت و اعتبار ایالات متحده در جامعه بین‌المللی، سیاست خود در بوسنی را تغییر داد و با رهبری تلاش‌ها برای دستیابی به پایان جنگ در بوسنی معتقد بود که می‌تواند اعتبار و نفوذ ایالات متحده را در جهان افزایش دهد. از این منظر رئالیسم تهاجمی با درک منافع قبلی ایالات متحده و همچنین منافع جدید درک شده توسط سیاستگذاران آمریکایی که در فصول گذشته به تفصیل مورد بحث قرار گرفت، استدلالی جامع برای درک این تغییر چشمگیر در اتخاذ راهبرد ایالات متحده نسبت به جنگ بوسنی از ابتدا تا پایان ارائه می‌کند. بنابراین مشخص گردید که آمریکا در نهایت به دنبال وقوع نسل‌کشی مسلمانان در سربرنیتسا و آثار سوء آن بر پرستیژ جهانی آمریکا به عنوان قدرت برتر و همچنین سازمان‌های بین‌المللی که آمریکا به دنبال بهره‌برداری

از آنها در راستای منافع جهانی خود در جهان تک قطبی بعد از جنگ سرد بود، نقش جدیدی برای خود در بحران بوسنی و هرزگوین تعریف و بعد از نزدیک به چهار سال از آغاز بحران و کشتار بیش از دویست هزار انسان، یا استفاده از راهبرد تهدید و زور، سه طرف منازعه را به مذاکرات صلح سوق داد. همچنین برابر آنچه در این فصل بیان شد نقش جمهوری اسلامی ایران و افزایش قدرت دفاعی مسلمانان نیز در این تصمیم آمریکا سهم به سزایی داشت زیرا در صورتیکه آمریکا (به عنوان رهبر جهان غرب) از پیشروی مسلمانان در میانه سال ۱۹۹۵ جلوگیری نمی‌کرد، احتمال پیروزی کامل بر صرب‌ها در بوسنی و هرزگوین وجود داشت.

در خصوص مذاکرات صلح دیتون که به پایان جنگ در بوسنی و هرزگوین انجام باید گفت که هدف اصلی آمریکا در توافقنامه صلح دیتون صرفاً پایان جنگ و نه حل و فصل بحران بوده و معماری آمریکایی توافقنامه صلح دیتون بیش از آنکه برای کشور بوسنی و هرزگوین صلح و ثبات به همراه داشته باشد، پرستیژ و هژمونی آمریکا در جهان و ناتوانی سایر قدرت‌ها (به خصوص اروپا) را برای پایان این بحران به نمایش گذاشته بوده است. بنابراین کشور جدید (بوسنی و هرزگوین پس از جنگ) پدید آمده از توافقنامه صلح دیتون با مشکلات جدی ساختاری و پیچیدگی‌ها متنوع سیاسی، امنیتی، اجتماعی و اقتصادی ناشی از توافقنامه‌ای ناکارآمد مواجه شد و آمریکا نیز در طول زمان از اجرای کمک‌های لازم برای جلوگیری از بحران بیشتر در این کشور پرهیز کرد. آمریکا پس از پایان جنگ اگرچه مدتی نیروهای نظامی خود را به عنوان ضامن صلح در این کشور مستقر کرد ولی به سرعت به راهبرد احاله مسئولیت به اروپا بازگشت و بوسنی و هرزگوین را با انبوهی از مسائل و چالش‌های ناشی از توافقنامه دیتون رها نمود و اروپا نیز همانگونه در طول جنگ بوسنی و هرزگوین فاقد ظرفیت لازم برای پایان جنگ بود، نتوانست کمک شایانی به بوسنی و هرزگوین پس از جنگ نماید و این کشور همچنان در مسیر الحاق به اتحادیه اروپا با موانع متعددی روبرو است. به همین دلیل تقریباً ۳۰ سال پس از دستیابی طرف‌های متخاصم در بوسنی به توافقنامه صلح دیتون، بوسنی همچنان با چالش‌های متعدد داخلی و خارجی مواجه است.

با این وجود آمریکا به دلیل نقش آفرینی خود در حل و فصل جنگ، شکل دادن به وضعیت کنونی دولت و ساختار سیاسی بوسنی، نگرانی در مورد نفوذ روسیه و چین در بوسنی و منطقه، ادغام بوسنی در ناتو و اتحادیه اروپا و مسئله امنیت انرژی برای اروپا، همچنین نگرانی از توسعه اسلام‌گرایی در این منطقه و نفوذ کشورهای اسلامی خصوصاً جمهوری اسلامی ایران، همچنان در آینده بوسنی نیز به

عنوان یک ذیفیع باقی خواه ماند و به نقش آفرینی ادامه خواهد داد.

### جمع بندی و نتیجه گیری

هر چند بوسنی و هرزگوین به لحاظ جغرافیایی، کشوری نزدیک به جمهوری اسلامی محسوب نمی گردد و جزو هم پیمانان ایران نیز قلمداد نمی شود اما به لحاظ تاریخی جزو کانون های حضور تمدن ایرانی - اسلامی بوده و به تبع غرب و در رأس آن آمریکا با هدف تسلط و کنترل جریان های فرهنگی، سیاسی و امنیتی در جهان، سیاست خارجی ایران در این منطقه بالکان و بالتبع بوسنی هرزگوین را در تعارض با اهداف خود قلمداد می کنند. این در حالی است که ایران بر اساس سوابق فرهنگی، دینی و پیوندهای تاریخی از یک سو همچنین بر اساس اصول قانون اساسی و مبانی انقلاب اسلامی در دوران جنگ بوسنی و هرزگوین در کنار مسلمانان مظلوم این کشور قرار گرفت و با ارائه کمک های همه جانبه نقشی اساسی در ارتقای قدرت مسلمانان و تغییر موازنه در میدان نبرد به سود مسلمانان ایفا کرد.

ایالات متحده تا زمانی که به یوگسلاوی به عنوان عاملی برای مقابله با توسعه کمونیسم در اروپا و یک نقطه سفید حد فاصل پیمان ناتو و ورشو در دوره جنگ سرد نیاز داشت، از اعطای امتیازات گسترده مالی و دفاعی به این کشور دریغ نکرد ولی با فروپاشی بلوک شرق و تغییر ساختار نظام بین الملل و مرتفع شدن نیازهای آمریکا، این کشور نه تنها از فروپاشی یوگسلاوی جلوگیری نکرد، بلکه نسبت به وقوع بحران خونین در منطقه بالکان نیز توجهی نشان نداد و در بحران بوسنی و هرزگوین راهبرد احاله مسئولیت را اتخاذ تا ضمن دور ماندن از هزینه های این بحران، اروپای جوان پسا کمونیسم را با یک بحران بین المللی درگیر سازد. آمریکا در پایان جنگ بوسنی و هرزگوین در شرایطی که جایگاه این کشور به عنوان هژمون نظام بین المللی جدید با تهدید مواجه شده بود، با تغییر راهبرد خود به صورت موقت، جنگ در بوسنی و هرزگوین را با توافقی صلح دیتون به پایان رساند و همانطور که در بخش های پیشین مورد بحث قرار گرفت، این توافقنامه با وجود مشکلات اساسی نهفته در درون آن موجب استمرار بحران در کشور بوسنی و هرزگوین گردیده است.

اولین تقابل جمهوری اسلامی و آمریکا در مسئله بوسنی و هرزگوین در خلال جنگ و ارسال کمک های همه جانبه جمهوری اسلامی ایران به بوسنی و هرزگوین به وجود آمد. ایران در طول جنگ بوسنی و هرزگوین با موفقیت بیان های دفاعی رسمی این کشور را تقویت کرد و نتایج مثبتی را در دفاع از تمامیت ارضی بوسنی رقم زد و موقعیت بهتری را برای مسلمانان در مذاکرات فراهم

نمود ولی آمریکایی‌ها از همان ابتدا با نگرانی از نتایج این اثرگذاری ایران بر آینده تحولات بوسنی خواستار کاهش و قطع نقش آفرینی ایرانی‌ها در بحران بوسنی و هرزگوین بودند. آمریکایی‌ها که با واگذاری مسئولیت بحران در بوسنی و هرزگوین به اروپایی‌ها از این منازعه دور بودند، متوجه ارسال کمک‌های همه جانبه جمهوری اسلامی برای مسلمانان بوسنی و هرزگوین شده بودند ولی امکان قطع این کمک رسانی را نیز نداشتند، چرا که در صورت جلوگیری از کمک رسانی جمهوری اسلامی ایران به مسلمانان بوسنیایی به حمایت از صرب‌های جنایتکار متهم می‌شدند و پرستیژ جهانی آنها در معرض آسیب بیشتری قرار می‌گرفت. با این وجود دولت کلیتون در سال ۱۹۹۸ و پس از آن به جهت چشم پوشی از ارسال کمک‌های همه جانبه جمهوری اسلامی ایران به مسلمانان بوسنی و هرزگوین از سوی کنگره آمریکا مورد پرسش قرار گرفت و جلسات استماع کنگره برای این موضوع با حضور مقامات ارشد دولتی برگزار شد.

آمریکا که در پایان جنگ به خوبی اثر بخشی دمیدن روح معنوی ایران در میان مسلمانان بوسنی را مشاهده و نتیجه نقش آفرینی ایران در جنگ را مشاهده کرده بود با وارد کردن فشار به دولت بوسنی در خلال مذاکرات پایانی جنگ، بندی را در توافقنامه صلح دیتون گنجانده که بر اساس کلیه نیروهای خارجی (بجز نیروهای حافظ صلح سازمان ملل) باید طی مدت کوتاهی خاک بوسنی را ترک کنند. در واقع اگرچه این بند از توافقنامه دیتون نامی از ایران ذکر نکرده بود ولی به وضوح مشخص بود که منظور اصلی آمریکا از ذکر این بند در توافقنامه صلح دیتون خروج نیروهای ایرانی از بوسنی و هرزگوین بوده است و بر این اساس بود که ریچارد هالبروک معمار اصلی دیتون در خصوص لزوم خروج نیروهای ایرانی بارها علی‌عزت بگوویچ رئیس جمهور وقت بوسنی و هرزگوین را تحت فشار گذاشته بوده است. بر این اساس دومین چالش آمریکا در برخورد با مسئله ایران، جلوگیری از استمرار حضور و نقش آفرینی ایران در بوسنی پس از پایان جنگ بوده است. بنابراین پس از خاتمه جنگ و بر اساس قرارداد دیتون، با فشارهای گسترده آمریکا دولت بوسنی برای کاهش سطح روابط با ایران تحت فشار قرار گرفت. به نظر می‌رسید با این طرح آمریکایی، تاریخ پایان حضور ایران در بوسنی و هرزگوین فرار رسیده بود ولی اگرچه حضور میدانی ایران در بوسنی و هرزگوین به صورت چشم گیری کاهش یافت ولی روابط دو کشور در سطوح سیاسی، فرهنگی و اقتصادی باقی ماند و ایران با تأسیس مراکز کمک رسانی نظیر مرکز جهاد سازندگی ایران در بوسنی و همچنین مرکز بازسازی جمهوری اسلامی ایران کمک رسانی برای بازگشت آوارگان مسلمان به خانه‌های خود را ادامه داد. در

این شرایط نیز از سوی آمریکا فشارهای زیادی بر دولت بوسنی برای قطع مناسبات با ایران وارد آمد و تبلیغات غرب به گونه‌ای هدایت شد تا محتوای کمک‌های ایران به بوسنی را زیر سؤال ببرد. در این تبلیغات غرب مدعی می‌شد که ایران به دنبال ایجاد یک حکومت رادیکال اسلامی در قاره اروپا است اما در همین زمان سفرهای متعدد مقامات ایرانی و بوسنیایی به تهران و ساریوو نشان داد که روابط ایجاد شده میان دو کشور عمیق‌تر از آن است که با فشارهای غربی قابل انقطاع باشد.

بر اساس آنچه در این پژوهش به آن پرداخته شد انتقادات متعددی به رفتار آمریکا در قبال بحران بوسنی و هرزگوین، به ویژه از منظر سیاسی و راهبردی وارد است که مبتنی بر استدلال‌های کلیدی و نگاهی انتقادی نسبت به رویکردهای سیاست خارجی ایالات متحده در طول جنگ بوسنی و هرزگوین است:

— یکی از انتقادات اصلی، عدم اقدام به موقع ایالات متحده در واکنش سریع و قاطع در زمان آغاز درگیری در بوسنی و هرزگوین است. نوع نگاه منفعلانه دولت‌های بوش و در مرتبه بعد کلینتون نسبت به جنگ در بوسنی و هرزگوین موجب تشدید درگیری و هزینه‌های انسانی بیشتر گردید و از این منظر ایالات متحده باید در مقام پاسخگویی قرار داشته باشد، زیرا برابر آنچه در این مقاله بدان پرداخته شده اگر آمریکا به عنوان هژمون جهانی در دوره پساجنگ سرد به موقع در این بحران مداخله می‌کرد این سطح از جنایات در بوسنی و هرزگوین رخ نمی‌داد و یا دست کم این جنگ چهار سال به درازا نمی‌انجامید.

— از دیگر انتقادات وارده، رویکرد آمریکا به مذاکرات صلح، به ویژه توافقنامه صلح دیتون است؛ زیرا در حالی که این توافقنامه معطوف به پایان درگیری نظامی در کشور بوسنی بود ولی به تنش‌های قومی و سیاسی در این کشور توجهی نداشته و اساساً به نظر می‌رسد که توافق دیتون به شدت تحت تأثیر فشارهای مقامات آمریکایی به طرفین مذاکره به منظور حصول به یک راه حلی فوری و بدون در نظر گرفتن پیچیدگی‌های قومی و مذهبی جامعه بوسنی بوده است. به عبارتی از این زاویه توافقنامه صلح دیتون بیش از آنکه موجب ثبات پایدار شود بیشتر یک صلح خارجی تحمیلی و یک دستاورد سیاسی برای آمریکا بود که بذریه ثباتی را در آینده بوسنی و هرزگوین کاشته است.

— از سوی دیگر نقش ایالات متحده در شکل دادن به چشم انداز سیاسی پس از جنگ در

بوسنی نیز مورد انتقاد جدی قرار دارد. آمریکا به دنبال اجرای مدلی از دموکراسی و حکومت لیبرالیستی در بوسنی پس از جنگ بوده است که به طور طبیعی با بافت قومی و سابقه تاریخی این کشور - کشوری که نزدیک به نیم قرن از مدل کمونیستی تبعیت داشته - مطابق نبوده و این رویکرد تحمیلی از درک تفاوت‌های تاریخی، فرهنگی و اجتماعی بوسنی ناکام مانده و منجر به ایجاد یک دولت شکننده و چندپاره پس از جنگ گردیده است؛ به نحوی که هر یک از دو موجودیت بوسنی و هرزگوین (صربسکا و فدراسیون) در ظاهر از الگوی لیبرال دموکراسی پیروی و در عمل با مشکلات عمده قومی، اقتصادی و امنیتی و خصوصاً چالش‌های ناشی از ساختار پیچیده سیاسی مواجه هستند.

- از دیگر انتقادات وارده به مداخله آمریکا در بوسنی آن است که نقش آمریکا در بوسنی و هرزگوین سابقه‌ای از حضور آمریکا در بحرانی را ثبت کرده که در عمل بیانگر اهداف پنهان آمریکا بوده است. به عبارت دیگر بحران بوسنی و هرزگوین، مسئله‌ای بود که منافع ملی آمریکا را به طور مستقیم تهدید نمی‌کرد و یا در لایه اول، منفعی برای آمریکا به دنبال نداشت. لذا اقدام آمریکا در بحران بوسنی از سوی رئالیست‌های تهاجمی اقدامی بود که منجر به هزینه بیش از نظامی و سیاسی و درگیر شدن در منازعات پیچیده و غیرقابل حلی تلقی می‌گردید که در اولویت منافع و یا تهدیدات آمریکا وجود نداشت. از این منظر نقش آفرینی آمریکا در جنگ بوسنی بازتابی از راهبرد آمریکا برای گسترش نفوذ در اروپا و مقابله با منافع روسیه در منطقه بالکان بوده است؛ بنابراین مداخله ایالات متحده در بوسنی و هرزگوین بجای رویکرد مبتنی بر حل و فصل بحران انسانی، بیشتر معطوف بر سلط و هژمونی آمریکا در نظم جدید جهانی پس از جنگ سرد تقوی می‌گردد.

با توجه به موارد بیان شده مشخص است که تفاوت نقش آفرینی ایران و آمریکا در بحران بوسنی از همان ابتدای بحران موجب ایجاد یک شکاف در اهداف جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده در این بحران گردید و به واقع هرچه ایران تلاش داشت برای حضور و کمک به مسلمانان بوسنیایی هزینه کند، آمریکایی‌ها تلاش داشتند از این بحران دور بمانند و در عین حال پیوسته تلاش کردند تا بی عملی خود در بحران بوسنی را در حاشیه قرار داده و با استفاده از ابزارهای مختلف از نقش آفرینی انقلاب اسلامی در حل این بحران جلوگیری و همچنین پس از پایان بحران مانع توسعه روابط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بوسنی و هرزگوین با ایران اسلامی گردد. این در حالی است که سیاست‌خارجی

جمهوری اسلامی ایران در قبال بحران بوسنی و هرزگوین بر اساس هویت و فرهنگ اسلامی در طی قرون گذشته شکل گرفته و حضور جمعیت مسلمانان در این منطقه، تاریخ و فرهنگ مشترک و تعلقات تمدنی باعث شده است تا ایران فقط نظاره گر تحولات منطقه بالکان نبوده و به ایفای نقش در سطحی فراتر از ناظر بپردازد. از نگاه انقلاب اسلامی منطقه بالکان تنها منطقه اروپایی است که دو قوم بومی مسلمان، قوم بوشنیاک (در بوسنی و هرزگوین) و قوم آلبانی تبار (در سه کشور آلبانی، مقدونیه و کوزوو)، در آن سکونت و ریشه دارند و توجه به این مسائل این منطقه در میان جهان اسلام حائز اهمیت بالایی است، همچنین روابط عمیق جمهوری اسلامی ایران با کشور بوسنی و هرزگوین نیز ایجاب می‌کند تصویری واقعی از بحران بوسنی و هرزگوین و میزان نقش و آثار حضور آمریکا در اختیار تصمیم‌گیرندگان حوزه سیاست خارجی کشور قرار گیرد تا با درک صحیح از موانع ناشی از نقش آمریکا در این کشور، راهبردهای سیاست خارجی را تنظیم و اجرا نمایند.

## منابع

- اکبری، ح. (۱۳۸۴). بوسنی در گذر زمان. تهران: موسسه مطالعات اندیشه سازان نور.
- اکبری، ح. (۱۳۸۵). آمریکا از واقعیت تا حقیقت (بحران دهه ۹۰ بالکان). تهران: موسسه مطالعات اندیشه سازان نور.
- امام جمعه زاده، س. زمانیان، ر. حجت‌سعادت، ع. (۱۳۹۲). مطالعه تطبیقی مفهوم هویت از منظر مکتب انگلیسی و تئوری سازه انگاری در روابط بین‌الملل. پژوهش‌های سیاسی، ۱۲۸-۱۴۴.
- امینیان، ب. (۱۳۸۴). مسلمانان، هویت و جامعه بین‌الملل: بوسنی و هرزگوین. فصلنامه مطالعات منطقه‌ای جهان اسلام شماره ۳۱.
- پرست تاش، و. (۱۴۰۳). واکاوی نقش آمریکا در بحران‌های منطقه بالکان؛ مطالعه موردی بوسنی و هرزگوین. رساله دکتری رشته روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اصفهان
- پرست تاش، و. (۱۴۰۰). غریب درخانه؛ بوسنی و هرزگوین در کلام رهبر انقلاب اسلامی. تهران: نشر پرنده.
- پرست تاش، و. (۱۳۹۶). سیاست و حکومت در بوسنی و هرزگوین: نهادها، بازیگران و فرایندها. تهران: مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- پرووده، ک. (۱۳۹۱). سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در مسئله بیداری اسلامی با بررسی موردی بحرین و سوریه، پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد واحد تهران مرکزی.
- خامنه‌ای، س. (۱۳۷۱). بیانات مقام معظم رهبری در دیدار جمعی از روحانیون کشور، تهران: دفتر حفظ و نشر آثار مقام معظم رهبری. بازیابی از <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=2628> (تاریخ دسترسی: ۱۴۰۲/۶/۲۱)
- خامنه‌ای، س. (۱۳۷۳). بیانات رهبر انقلاب اسلامی در خطبه‌های نماز جمعه. تهران: پایگاه اینترنتی دفتر حفظ و نشر آثار مقام معظم رهبری. بازیابی از <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=2739> (تاریخ دسترسی: ۱۴۰۲/۶/۱۰)
- خامنه‌ای، س. (۱۳۸۳). دیدار اعضای شورای ریاست جمهوری بوسنی و هرزگوین با رهبر معظم انقلاب. دفتر حفظ و نشر آثار مقام معظم رهبری. بازیابی از <https://farsi.khamenei.ir/news-content?id=1124> (تاریخ دسترسی: ۱۴۰۲/۱۱/۲)
- خضری، ر. (۱۳۸۸). جایگاه فرهنگ در نظریات روابط بین‌الملل. فصلنامه خط اول (سال سوم شماره

(۱۰).

عبداله خانی، ع. (۱۳۹۰). نظریه‌های امنیت. تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.

عسگری، ح. (۱۳۹۰). بالکان: بازیگران تاثیرگذار، اهداف، منافع و رویکردها. ۲۹۶: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.

غفوری، م. (۱۳۸۶). اصول دیپلماسی در اسلام و رفتارهای سیاسی پیامبر. تهران: نشر مهاجر.

کامل، ر. (۱۳۸۳). مقدمه‌ای بر رئالیسم تهاجمی. ماهنامه نگاه، سال ۴، شماره ۳۸.

گزارش ملاقات با رهبر انقلاب اسلامی. (۱۳۷۶). دیدار علی عزت‌بگوویچ عضو شورای ریاست جمهوری بوسنی و هرزگوین با رهبر انقلاب. تهران: مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی.

(تاریخ دسترسی: <https://farsi.khamenei.ir/news-content?id=11390>)

(۱۴۰۲/۶/۱۴)

متقی، ا.، بقایی، خ.، & رحیمی، م. (۱۳۸۸). بررسی سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه پس از ۱۱

سپتامبر بر اساس رویکرد واقع‌گرایی تهاجمی. فصلنامه علمی تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، دوره ۱، شماره ۴، ۲۶-۱.

محمد نیا، م. (۱۳۹۳). سازه‌انگاری کلی‌گرا؛ یک رهیافت جامع برای توضیح رفتارهای سیاست

خارجی ایران بعد از انقلاب اسلامی. فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی سال یازدهم شماره ۳۸،

۱۵۸-۱۳۵.

مشیرزاده مشیرزاده، ح. (۱۳۹۵). تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، چاپ یازدهم. تهران: سازمان

مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی در علوم اسلامی و انسانی (سمت).

مشیرزاده، ح. (۱۳۹۴). احیای حوزه تحلیل سیاست‌خارجی تحلیلی چند متغیره. پژوهشنامه علوم سیاسی

سال، دهم شماره سوم تابستان، ۱۳۹-۱۷۱.

Caitlin, M. (2007). THIRD PARTY INTERVENTION IN

HUMANITARIAN CONFLICT: WHY THE U.S. INTERVENED IN THE BOSNIAN WAR. Caitlin Moore Department of International Relations. Retrieved from

<https://ida.mtholyoke.edu/bitstream/handle/10166/669/237.pdf?sequence=1&isAllowed=y> (Accessed: 02/09/2023)

Delalić, S. (2016). Vanjska politika SAD-a prema Zapadnom Balkanu početkom 1990-ih. PREGLED-časopis za društvena pitanja, 57(2),

- 105-118. Retrieved from <https://www.pregled.unsa.ba/index.php/pregled/article/view/777/782> (Pristupljeno: 10/06/2023)
- Feron, J. (March 26 ۱۹۷۱ ). PAN AM TO BEGIN WARSAW FLIGHTS The New York Times. New York: The New York Times. Retrieved from <https://www.nytimes.com/1971/03/26/archives/pan-am-to-begin-warsaw-flights-service-from-new-york-is-scheduled.html> (Accessed: 9/12/2023)
- Glaser, C. (2010). Realism'. Contemporary Security Studies. London: OAxford University Press.
- Katzenbach, N. (November 16 ۱۹۶۷ ). Memorandum From the Under Secretary of State (Katzenbach) to President Johnson. Washington: Office of the Historian, Foreign Service Institute. Retrieved from <https://history.state.gov/historicaldocuments/frus1964-68v05/d401> (Accessed: 16/09/2023)
- Klare .M. (April 1999). The Clinton Doctrine. New York: The Nation. Retrieved from <https://www.thenation.com/article/archive/clinton-doctrine> (Accessed: 28/11/2023)
- Kovač. M. (2023). Odnosi SAD prema BiH: Između partnerstva i predrasuda. Sarajevo, bosna i hercegovina: Preporod islamske informativne novine. Retrieved from: <https://www.preporod.com/index.php/sve-vijesti/drustvo/teme/item/11996-odnosi-sad-prema-bih-izmedu-partnerstva-i-predrasuda> (Pristupljeno: 16/01/2024)
- Mearsheimer, J. (2001). The Tragedy of Great Power Politics. New York: Norton Press.
- Poulain, L. and Teleki J. (2010 ,Septamber). U.S. Policy toward the Western Balkans. Western Balkans Policy Review 2010 .pp. 25-33. Retrieved from [http://www.makedonika.org/whatsnew/100917\\_Bugajski\\_WesternBalkans\\_WEB.pdf](http://www.makedonika.org/whatsnew/100917_Bugajski_WesternBalkans_WEB.pdf) (Accessed: 24/11/2023)
- Roberts, W. (January 1, 1973). Tito, Mihailović and the Allies 1941-1945.. New Jersey: Rutgers University Press. (Accessed:

05/12/2023)

Rusk, D. (November 21 ۱۹۶۱). Memorandum From Secretary of State

Rusk to President Kennedy. Washington.: Office of the Historian ,

Foreign Service Institute. Retrieved from

<https://history.state.gov/historicaldocuments/frus1961-63v16/d112>

(Accessed: 16/10/2023)

Wendt, A. (1992). Anarchy is What States Make of It. *International Organization*, 46,2